

دکتر بروس والتکه، مزامیر، سخنرانی ۲۳

بروس والتکه و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر بروس والتکه در حال تدریس کتاب مزامیر است. این جلسه شماره ۲۳، رویکرد بلاغی، فنون شعری است.

ما به روش‌ها یا رویکردهای مختلف تفسیر مزامیر نگاهی انداخته‌ایم تا به ذهن و قلب شاعر الهام‌بخش راه پیدا کنیم.

بنابراین، ما به رویکرد معنوی نگاه کردیم. ما به داشتن نگرش درست، روحیه درست، نسبت به خدا و نویسنده الهام گرفته از او نگاه کردیم. ما به رویکرد تاریخی و اهمیت پادشاه در تفسیر مزامیر نگاه کردیم.

ما به شکل‌های مختلف مزامیر نگاه کردیم و بنابراین مزامیر را بر اساس شکل رایج دسته‌بندی کردیم. ما به دنبال چیزی بودیم که بین مجموعه‌ای از مزامیر مشترک باشد. به طوری که مزامیر ستایش حال و هوای ستایش را داشت، سرودهای سپاسگزاری حال و هوای سپاسگزاری را.

آنها واژگان ستایشی مانند «هَلِلُویا» یا «سبحان ربّک» یا «ما از خداوند سپاسگزاری خواهیم کرد» داشتند. آنها مضامین متمایزی داشتند. ما به مضامین مشترک نگاه کردیم تا در سرودها، فراخوانی برای ستایش و دلیلی برای ستایش وجود داشته باشد و سپس اغلب فراخوانی مجدد برای ستایش وجود داشته باشد.

در مرثیه‌ها، مضامین متمایزی وجود داشت. آنها دعا و نیایش داشتند. به محض اینکه «ای خداوند، ای خدا، ای چوپان اسرائیل» را می‌خواندید، می‌دانستید که با یک مرثیه یا یک مزامیر درخواستی روبرو هستید.

آنها انگیزه‌ی اعتماد به نفس داشتند. آنها انگیزه‌ی سوگواری داشتند. آنها انگیزه‌ی درخواست داشتند و همیشه انگیزه‌ی ستایش داشتند.

بنابراین، ما آنها را بررسی کردیم و به طور کلی آنها را به گونه‌ای که در این دسته‌های مختلف قرار می‌گیرند دسته‌بندی کردیم. ما همچنین محیط معبدی را که این مزامیر در آن تلاوت شده‌اند، در نظر گرفتیم. در این سخنرانی، ما به چگونگی ساخت یک مزمور خاص خواهیم پرداخت، نه به دلیل شکل آن و به عنوان نمونه‌ای از مزامیر دیگر، بلکه به تکنیک‌های شاعرانه‌ای که آن را به یک مزمور منحصر به فرد تبدیل کرده است، و اینکه شاعر از انواع تکنیک‌هایی که برای کنار هم قرار دادن مطالب خود استفاده کرده است استفاده کرده است.

بنابراین، من آن را با این نقل قول از فیلیس تربیل معرفی کردم، که قطعاً نقد فرم و بلاغی را با مقایسه تعریف می‌کند. او می‌گوید در حالی که نقد فرم، نمونه را مطالعه می‌کند و بنابراین ادبیات را بر اساس ژانر آن گروه‌بندی می‌کند، نقد بلاغی، موارد خاص را در درون نمونه مطالعه می‌کند. بنابراین، وقتی به مزمور نزدیک می‌شویم، نه تنها از فرم و شباهت آن با سایر مزامیر آگاه هستیم، بلکه باید از نحوه کنار هم قرار گرفتن مزمور نیز آگاه باشیم.

نیز می‌نامیم که از کلمه (poetics) تکنیک‌هایی که شاعر استفاده کرده چه بوده است؟ ما این را شعرشناسی یونانی ساختن یا کار کردن گرفته شده است. آنها واقعاً چگونه می‌سروده‌اند؟ برخی از تکنیک‌های آنها که با آنها ادبیات خود را گرد هم آورده‌اند چه بوده است؟ من دوباره به سطوح دلالت نمی‌پردازم. نمی‌خواهم در این مورد غرق شوم.

ما در مورد سطوح دلالت در برنامه درسی بحث کردیم. دیدیم که وقتی با متن سر و کار داریم، برخی مربوط به واژگان، برخی مربوط به دستور زبان و برخی مربوط به شعر هستند. اما اکنون واقعاً به کل شعر و بندهای آن نگاه می‌کنیم.

و در میان بندها، ما قطعات قصیده داریم. بنابراین معمولاً یک شعر، همانطور که در مزمور ۱۱۰ دیدیم، یک بند دارد. بنابراین، دو بند قصیده وجود داشت.

و درون بندها، یعنی مقدمه، تلاوت، تأمل که دو بار، دو بند انجام می‌شود. بندهای قصیده و بخش‌های آن واحدهای کوچکتر درون آن، در ادبیات بندهای قصیده نامیده می‌شوند. بنابراین، شما شعر را دارید، سپس بندها را دارید، سپس بندهای قصیده را دارید.

و گاهی اوقات واحدهای درون بندها دارید. و ما به دنبال این هستیم که بندها چگونه کنار هم قرار می‌گیرند. تا بندها را تشکیل دهند، و بندها چگونه کنار هم قرار می‌گیرند تا شعری از خود مزمور تشکیل دهند. بنابراین، به این کار شعرشناسی می‌گویند و ما قصد داریم تکنیک‌های مختلفی را بررسی کنیم.

بنابراین وقتی دوره دانشگاه را گذراندم، به من لزهایی داده شد که با آنها می‌توانستم منابع را شناسایی کنم، تقسیم کنم. به من چنین لزهایی داده شد. من نقد D یا P یا E یا J مطالبم را اتمیزه کنم و آنها را به یک سند منابع را می‌دانستم.

تا حدود سال ۱۹۸۰ که اثر رابرت آلتز با عنوان «هنر روایت کتاب مقدس» منتشر شد، او چشمان ما را برای نگاه جامع به مسائل و چگونگی کنار هم قرار گرفتن مطالب باز نکرد. او همچنین کتاب «هنر شعر کتاب مقدس» را منتشر کرد. جیمز کوگل نیز کار مشابهی با «هنر شعر» انجام داد.

بنابراین، ادبیات از حدود سال ۱۹۸۰ به این شیوه‌ی کل‌نگرانه برای نگرستن به ادبیات توجه داشته است. بنابراین، من مجبور شدم یاد بگیرم که از یک لنز استفاده کنم، یک روش جدید برای نگاه کردن به مطالبم به شوخی گفتم که قصد داشتم دانش‌آموزان را تشویق کنم تا حدود ۵۵ سالگی شروع به یادگیری خواندن کتاب مقدس نکنم و در آن ماهرتر شدم تا اینکه حدود سن ۶۵ سالگی، احساس کردم که کمی اعتماد به نفس دارم که می‌دانم چگونه شعر را بر اساس علم شعر بخوانم و بفهمم که چگونه آن را کنار هم قرار می‌دهم.

منظورم این بود که وقتی در حدود ۶۵ سالگی گفتم، دارم کم‌کم خواندن کتاب مقدس را یاد می‌گیرم، دانش‌آموزان را تشویق کنم. آنها گفتند، اوه، عالی. خوب، در هر صورت، قرار نیست این کار را بکنم، قرار است تکنیک‌های شعر گفتن را آموزش بدهم.

در صفحه ۲۹۹، درباره کلمه کلیدی که ممکن است مطالب را در کنار هم نگره دارد صحبت خواهیم کرد. در صفحه ۳۰۰، درباره تکرار و اینکه چگونه، ببینید همه اینها در واقع اشکال مختلف تکرار هستند صحبت می‌کنم. بنابراین، شما تکرار یک کلمه کلیدی را دارید.

شما تکرار یک ترجیع‌بند را دارید که آن را کنار هم قرار می‌دهد. من قصد دارم این را از مزمور ۴۹، اهمیت باشد. تضاد که یاد می‌گیرید به دنبال تضاد بگردید C یک ترجیع‌بند، مثال بزنم. در صفحه ۳۰۲، این باید

و د. شما یاد می‌گیرید که بین مطالب مقایسه کنید. شما به دنبال منطق و اوج داستان هستید و به دنبال انواع مختلف ساختار می‌گردید. بنابراین این نوع مطالبی است که ما در این سخنرانی به آن خواهیم پرداخت.

پس از معرفی کلی این موضوع، بخش دوم به بخش شاعرانه اختصاص دارد، به این معنی که چگونه کنار هم قرار می‌گیرد؟ و تعریف آن، ابزارهای ادبی است که یک نویسنده برای ساختن اثر خود و انتقال دیدگاه ارزیابی خود از آنها استفاده می‌کند. به عبارت دیگر، شاعر نیز مانند راوی، دیدگاهی دارد. او پیامی دارد و پیام خود را از طریق زیبایی‌شناسی، از طریق اشکال هنری و روش‌های هنری منتقل می‌کند.

و ما به هنر او در چیدن شعر برای رساندن پیامش نگاه می‌کنیم. معمولاً در ادبیات، از آن به عنوان یک ایده، یاد می‌شود، اما از آنجایی که پیام، الزام اخلاقی دارد، از آنجایی که ایده، درخواست پاسخ به حقیقت را دارد من ترجیح می‌دهم در مورد پیام آن صحبت کنم تا در مورد یک ایده. آدل برلین در کتاب خود در مورد شعر می‌گوید، این یک علم استقرایی است که می‌کوشد اصول کلی ادبیات را از تجلیات مختلف آن اصول همانطور که در متون ادبی واقعی رخ می‌دهند، انتزاع کند.

بنابراین، با مقایسه تعدادی متن است که ما یاد می‌گیریم تکنیک‌هایی را که شاعر با آنها مطالب خود را نوشته و سروده است، انتزاع کنیم. هدف اساسی بوطیقا استخراج معنا از یک متن نیست، بلکه یافتن بلوک‌های سازنده ادبیات و قوانینی است که آنها را گرد هم می‌آورد. او در جای دیگری می‌گوید، ما نمی‌دانیم یک متن چه معنایی دارد تا زمانی که بدانیم چگونه معنا می‌دهد.

و ما به این بلوک‌های سازنده که ما را قادر می‌سازند تا معنای آن را بفهمیم، نگاه خواهیم کرد تا به معنای واقعی آن برسیم. او می‌گوید، بنابراین شعرشناسی نسبت به ادبیات مانند زبان‌شناسی نسبت به زبان است. یعنی، شعرشناسی اجزای اساسی ادبیات و قوانین حاکم بر کاربرد آنها را توصیف می‌کند.

بوطیقا تلاش می‌کند تا به نوعی دستور زبان ادبیات را بنویسد. و بنابراین من اینجا به طور خلاصه می‌گویم، ما ابتدا باید بدانیم که یک متن چگونه معنا می‌دهد تا بتوانیم بفهمیم که معنای آن چیست. از نقل قول‌های دیگر صرف نظر می‌کنم.

این ایده که آنها نویسنده هستند و نه ویراستار، برای روایت مناسب‌تر از شعر است. حالا به صفحه ۲۹۹ می‌روم و به تکنیک‌های چگونگی کنار هم قرار گرفتن آثار ادبی و آنچه باید به دنبال آن باشیم، نگاهی می‌اندازم. یکی از این تکنیک‌ها، یک کلمه کلیدی است که در سراسر متن وجود دارد و آن را منسجم نگه می‌دارد.

را ابداع کرد که به معنای کلمه leiwort و کلمه کلیدی نیز به درک پیام کمک می‌کند. مارتین بوبرت کلمه پیشرو است که ادبیات را هدایت می‌کند. او آن را به عنوان یک کلمه یا ریشه کلمه تعریف می‌کند که به طور معناداری در یک متن یا دنباله‌ای از متون یا مجموعه‌ای از متون تکرار می‌شود.

او ادامه داد، کسانی که به این تکرارها توجه می‌کنند، معنای متن را آشکار یا روشن‌تر یا به هر حال تأکید شده‌تر خواهند یافت. بنابراین، برای مثال، در مزمور ۲، کلمات کلیدی خداوند و پادشاه هستند. هر بند درباره خداوند و پادشاه صحبت می‌کند.

شورش بت‌پرستان علیه خداوند و پادشاه است. این خداوند است که پادشاه خود را بر صهیون قرار می‌دهد. پادشاه فرمان خداوند را برای قرار دادن او بر صهیون تلاوت می‌کند.

مزمورنویس پادشاهان را به خدمت به خداوند و بوسیدن خورشید تشویق می‌کند. و وقتی این را می‌بینید، شروع به باز کردن واضح‌تر آن مزمور می‌کنید. این درباره خداوند و پادشاهش و روابط آنهاست.

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه کنید، نه تنها یک کلمه کلیدی است، بلکه به تکرار یک ترجیع‌بند نیز توجه دارید. برای مثال، ما این را قبلاً در مزامیر ۴۲ و ۴۳ دیده‌ایم. ترجیع‌بند این است که این پادشاه در تبعید است.

او آرزوی بازگشت به معبد را دارد. اما سه بار می‌گوید، چرا روح من افسرده است؟ چرا در من اینقدر پریشان است؟ به خدا امید داشته باش، زیرا من هنوز او را ستایش خواهم کرد، ناجی من و خدای من. بنابراین، هر سه بار، با هر سه بند، او با این ترجیع‌بند تمام می‌کند که بله، ما دلسرد شده‌ایم.

بله، ما از معبد دور هستیم. من آرزویش را دارم. از وضعیتی که در آن هستم متنفرم.

با این حال، ای جان من، منتظر خداوند باش، به خداوند امیدوار باش. و او شفای پریشانی خود را خواهد یافت. اکنون می‌خواهم به یک مزمور حکمت‌آمیز نگاهی بیندازم تا اهمیت یک ترجیع‌بند را نشان دهم.

بنابراین، از شما دعوت می‌کنم با من به مزمور ۴۹ مراجعه کنید. فکر می‌کنم همه چیز را اینجا نوشته‌ام، فکر نمی‌کنم همه چیز را اینجا نوشته باشم. بنابراین، باید آن را بخوانیم.

من از ترجمه جدید انجیل و مزمور ۴۹ می‌خوانم. این مزمور از پسران قورح است. به هر حال، این یک مزمور حکمت‌آمیز است.

خب، قرار است در یک یا دو سخنرانی به مزامیر حکمت بپردازیم، اما بیا بید قبل از آن یکی را مژه مژه کنیم که اهمیت یک ترجیع‌بند را نشان می‌دهد. بگذارید اول مزمور را بخوانم. این مزمور متعلق به پسران قورح است و با همراهی یک ساز زهی خوانده شده است.

ای همه مردم، ای همه ساکنان جهان، چه فقیر و چه پست، چه غنی و چه فقیر، این را بشنوید. دهان من سخنان حکمت‌آمیز خواهد گفت. تفکر دلم به شما فهم خواهد بخشید.

گوش خود را به ضرب‌المثلی فرا خواهم خواند. با چنگ، معمای خود را توضیح خواهم داد، به معنای واقعی کلمه قلبم را خواهم گشود. چرا باید بترسم وقتی روزهای بد فرا می‌رسد، زمانی که فریبکاران شرور مرا احاطه می‌کنند؟ کسانی که به ثروت خود اعتماد دارند و به ثروت عظیم خود می‌بالند.

هیچ کس نمی‌تواند جان دیگری را نجات دهد یا به خدا فدیۀ‌ای برای او بدهد. فدیۀ جان، گرانهاست. هیچ پرداختی هرگز کافی نیست.

تا برای همیشه زنده بمانند و زوال نبینند. زیرا همه می‌دانند که خردمندان می‌میرند، نادانان و بی‌خردان نیز هلاک می‌شوند و ثروت خود را برای دیگران به جا می‌گذارند. مقبره‌های آنها خانه‌های ابدی آنها و مسکن‌هایشان برای نسل‌های بی‌پایان خواهد بود، هرچند که سرزمین‌هایی را به نام خود نامگذاری کرده‌اند.

مردم، با وجود ثروتشان، پایدار نمی‌مانند. آنها مانند حیواناتی هستند که هلاک می‌شوند. این سرنوشت کسانی است که به خود اعتماد دارند و پیروانشان که سخنان آنها را تأیید می‌کنند.

آنها مانند گوسفندان هستند و محکوم به مرگند. مرگ شبان آنها خواهد بود، اما صالحان صبحگاه بر آنها پیروز خواهند شد. پیکرهایشان در گور، دور از خانه‌های کاهنانشان، خواهد پوسید.

اما خدا مرا از دنیای مردگان رهایی خواهد بخشید. او مطمئناً مرا نزد خود خواهد برد. وقتی دیگران ثروتمند می‌شوند، وقتی شکوه خانه‌هایشان افزایش می‌یابد، وحشت نکنید، زیرا آنها وقتی می‌میرند چیزی با خود نمی‌برند.

شکوه و جلال آنها با خودشان فرو نخواهد رفت. اما تا زمانی که زنده هستند، خود را سعادتمند می‌دانند. مردم وقتی موفق می‌شوید، شما را ستایش می‌کنند.

آنها به کسانی که پیش از آنها رفته‌اند، خواهند پیوست و دیگر هرگز نور زندگی را نخواهند دید. کسانی که ثروت دارند اما فهم ندارند، مانند حیواناتی هستند که هلاک می‌شوند.» این مزمور سه بند دارد. بند اول مقدمه است.

ما فهمیدیم که این یک مزمور حکمت است. این چهار آیه دو مصراع دارند. اول از همه، در آیات اول و دوم، او ما را با مخاطبان آشنا می‌کند.

در آیات سوم و چهارم، او خود را به عنوان نویسنده به ما معرفی می‌کند. او آشکارا حکیمی است که مردم را تعلیم می‌دهد. بنابراین، به عنوان مقدمه، به عنوان مخاطب، او با خطاب قرار دادن همه مردم آغاز می‌کند.

این در مورد ادبیات حکمت‌آمیز صادق است. همه شما مردم، به همه کسانی که در این جهان زندگی می‌کنند محدود می‌کند: پایین merism گوش دهید. و سپس پس از آن بیان گسترده، او آن را به دو نوع مختلف از و بالا، ثروتمند و فقیر.

بنابراین، همانطور که خواهیم دید، او فقط یک ضرب‌المثل، یک درس، خواهد داشت، اما خوانندگان واکنش متفاوتی نشان خواهند داد. به عبارت دیگر، همه ما متن را بسته به موقعیت خود به طور متفاوتی می‌شنویم. اینطور نیست که متن معنی را تغییر دهد، بلکه اینطور است که مخاطبان در نحوه شنیدن متن متفاوت هستند.

بنابراین، برای مثال، در اینجا، افراد فرودست، در هر شرایطی که باشند، تسلی خواهند یافت. افراد والامقام در جایگاه والا، هشدار خواهند دید. ثروتمندان هوشیار و فقرا تسلی خواهند یافت.

بنابراین، بسته به شرایط شما، برخی تسلی می‌یابند و برخی دیگر هشدار داده می‌شوند. برخی هوشیار می‌شوند و برخی دیگر تسلی می‌یابند. شما این ضرب‌المثل را طور دیگری خواهید شنید.

به همین دلیل است که وقتی سخنرانی می‌کنم، برایم خیلی سخت است که بگویم انتظار دارم چه اتفاقی بین دانش‌آموزان بیفتد؟ چون می‌دانم روح‌القدس آن را به طور متفاوتی برای هر فرد به کار می‌برد. مسئولیت من این است که حقیقت متن را آموزش دهم و سپس اجازه دهم روح‌القدس آن را به طور مناسب برای مخاطبان به کار گیرد. اما حالا که با نویسنده آشنا شدیم، با این که گفتیم این افراد افراطی را داریم، اما این برای همه مردم است.

سپس درباره خودش می‌گوید که من سخنان حکیمانه خواهم گفت. تفکر قلب من به شما فهمی خواهد داد که جوهر آن خواهد بود، اما شکل آن به صورت یک ضرب‌المثل خواهد بود. من با چنگ، گوش خود را به یک ضرب‌المثل خواهم سپرد.

من معمایم را توضیح خواهم داد. بنابراین، این یک ضرب‌المثل خواهد بود و این ضرب‌المثل تا حدودی معماگونه خواهد بود. ما را مجبور خواهد کرد که در مورد آن فکر کنیم، از آن معنی بیرون بکشیم.

پس از معرفی شعر او در بند اول، اکنون به دو بندی می‌رسیم که با ترجیع‌بند از هم جدا شده‌اند. ترجیع‌بند در بیت ۱۲ و بیت ۲۰ یافت می‌شود. می‌توانید آن را ببینید، تقریباً کپی شده است.

مردم، با وجود ثروتشان، پایدار نمی‌مانند. آنها مانند حیواناتی هستند که هلاک می‌شوند. و دوباره، در آیه افرادی که ثروت دارند اما فاقد فهم هستند، مانند حیواناتی هستند که هلاک می‌شوند، 20.

کلمه‌ای که ترجمه شده، مثل، همان کلمه ضرب‌المثل است. کلمه عبری برای ضرب‌المثل، مشعل است. این یک شکل فعلی است. نیم‌شال است. و بنابراین، ضرب‌المثل یک مقایسه است. و بنابراین، او مردم را با حیوانات مقایسه می‌کند، حیواناتی که هلاک می‌شوند، اما او قصد دارد با آن بازی کند.

و این تکرار مکررات بسیار مهم است. این ضرب‌المثل است. دو بار تکرار شده است.

این شعر را به دو نیمه تقسیم می‌کند. و بنابراین، شما هشت بیت برای بند اول دارید، یعنی از آیات پنجم تا دوازدهم، که می‌شود هشت بیت. و سپس هشت بیت برای بند دوم دارید، که از آیات سیزدهم تا بیستم است.

حالا کاری که او می‌کند این است که می‌خواهد این مقایسه‌ی انسان‌ها با حیواناتی که هلاک می‌شوند را بیشتر توضیح دهد. و در بند اول، نکته‌اش این است که همه مثل یک حیوان می‌میرند. همه آنها هلاک می‌شوند.

و توجه کنید، او می‌گوید، این در آیه ۱۰ صادق است، زیرا همه می‌توانند ببینند که خردمندان می‌میرند، که نادانان و بی‌خردان نیز هلاک می‌شوند و ثروت خود را برای دیگران به جا می‌گذارند. بنابراین، بسیار شبیه به کوهلت است که مرگ یک عامل برابرکننده است و همه مانند حیوانات خواهند مرد. اما بند دوم محدود به شیران است.

همه می‌میرند، اما شیران برای همیشه می‌میرند، اما صالحان نه. در متن عبری، یک تفاوت بین آیه ۱۲ و آیه وجود دارد. و همه چیز یکسان است، جز جایی که می‌گوید مردم با وجود ثروتشان ۲۰.

و بعد می‌گوید، تحمل نکن. من این را در صفحه ۳۰۱ به شما می‌دهم. به نظرم ترجمه بهتری باشد، بشر با این شکوه و جلالش باقی نخواهد ماند یا دوام نخواهد آورد.

عبری است. یالین. بال یک شکل «bal» و کلمه عبری برای «باقی نخواهد ماند» یا «تحمل نخواهد کرد» است، یک شکل باستانی که در اوگاریتی یافت می‌شود، به معنی نه. آنها نخواهند بود و یالین به معنی تحمل کردن است.

او مانند حیواناتی است که هلاک می‌شوند. حال، اگر به سطر بعدی، ترجیع‌بند دوم در آیه ۲۰، برگردید، این اکنون در صفحه ۳۰۲ در بالای صفحه است، در حالی که انسان در جلال و شکوه خود است، اما اکنون از bal یالین به یاوین تغییر می‌کند. برای برجسته کردن آن، از قید متفاوتی برای نه استفاده می‌کند، به جای استفاده می‌کند، اما آنها مترادف هستند 10.

تفاوت واقعی یک حرف است. به همین دلیل است که معماگونه است. یک معما وجود دارد.

این روشی است که حکیم کار می‌کند و دوام نخواهد آورد، یالین که به همه اشاره دارد، اما نمی‌فهمد، این احمق است. این لو یاوین است. بنابراین در عبری، می‌توانید این را به وضوح ببینید، این جناس که در حال انجام است.

همه دوام نمی‌آورند، اما کسانی که برای همیشه می‌میرند، کسانی هستند که نمی‌فهمند. و این تفاوت است. همه می‌میرند، اما همه برای همیشه نمی‌میرند.

حالا، وقتی این ترجیع‌بند را بفهمیم، می‌توانیم ضرب‌المثل را بفهمیم که در بند اول می‌گوید همه مردم مثل حیوانات می‌میرند. در صفحه ۳۰۱، ترجمه خودم را ارائه می‌دهم. اتفاقی که می‌افتد این است که خدا همان چیزی است که به شما امنیت و اهمیت می‌دهد.

من خدا را اینگونه درک می‌کنم. هر چیزی که در زندگی‌تان به شما امنیت و معنا می‌دهد، همان خدای شماست. برای همین زندگی می‌کنید.

این چیزی است که به آن اعتماد دارید. و برای اکثر مردم، این پول است. این پول است که به آنها امنیت می‌دهد.

این پول است که به آنها اهمیت می‌دهد. وقتی جوان‌تر هستید، جذابیت جنسی است که به شما امنیت و اهمیت می‌دهد. اگر جذابیت جنسی نداشته باشید، در گروه خود امنیت ندارید و در گروه اهمیت ندارید.

در دنیا اینطور کار می‌کند. اگر مثل من هستید و پول و جذابیت جنسی ندارید، می‌توانید امنیت و اهمیت خود را در موعظه و تعلیم پیدا کنید. این می‌تواند خدای شما شود و به شما امنیت می‌دهد.

اما او اینجا درباره پول درآوردن صحبت می‌کند، که به نظر من ۹۹.۹٪ مردم دنیا می‌گویند اگر ثروتمند هستید، پس موفق بوده‌اید. او در زندگی خوب عمل کرده است. دنیا اینطور درباره‌اش قضاوت می‌کند.

این چیزی است که او با آن سر و کار دارد. این واقعاً یک تئودیه است. چگونه می‌توانیم با این موضوع برخورد کنیم وقتی افراد ثروتمند، آنطور که دنیا موفقیت را تعریف می‌کند، موفق می‌شوند؟ بنابراین، او می‌گوید، چرا باید در مواقع سختی بترسم وقتی که شرارت کسانی که مرا فریب می‌دهند مرا احاطه کرده است، کسانی که به ثروت خود اعتماد دارند و به فراوانی ثروت خود می‌بالند.

بنابراین، آنها اعتماد خود را می‌بینند و شما اهمیت و غرور آنها را می‌بینید، و آنها حاضرند روح خود را برای به دست آوردن آن بفروشند. سپس او ادامه می‌دهد، واقعاً هیچ انسانی نمی‌تواند دیگری را فدا کند یا بهای زندگی خود را به خدا بدهد، زیرا فدیة زندگی آنها گران است و هرگز کافی نیست. بنابراین، اگر خورشید سکه‌ای طلا در یک جیب و ماه سکه‌ای نقره در جیب دیگر باشد، کهکشان راه شیری باشد، مرواریدهایی در گردنبند دور گردن شما باشد، یا ستارگان درخشان، صورت‌های فلکی، الماس‌ها در تاج یا در نیم‌تاج باشند، روز مرگ، هیچ ارزشی ندارد.

این ثروت نامشروع است. نمی‌تواند ما را از بزرگترین دشمنان، یعنی مرگ، نجات دهد. بنابراین، هیچ مقدار پولی شما را نجات نخواهد داد که تا ابد با آن زندگی کنید و شاهد نابودی باشید.

این در مورد همه صادق است. زیرا او می‌بیند که حتی خردمندان نیز می‌میرند، نادانان و احمقان، همه به طور یکسان باید هلاک شوند و ثروت خود را برای دیگران به جا بگذارند. گورهای آنها خانه‌های ابدی آنها و محل سکونت آنها برای همه نسل‌ها است، هرچند که آنها سرزمین‌ها را به نام خود می‌نامند.

می‌توانی سمت را روی آب بنویسی. آب در این دنیا دوامی ندارد. و بنابراین، او به این جمله می‌رسد که انسان با آن شکوه و جلالش دوام نخواهد آورد. او مانند حیوانی است که نابود می‌شود. اما حالا احمق برای همیشه می‌میرد. همه می‌میرند، اما احمق برای همیشه می‌میرد.

او زندگی ندارد. این راه همه کسانی است که اعتماد احمقانه دارند. با این حال، پس از آنها، مردم از غرور آنها استقبال می‌کنند.

سپس شما با این فرمان‌دگرایی عظیم مواجه می‌شوید. آنها مانند گوسفندانی هستند که برای شئول تعیین شده‌اند و مرگ چوپان آنها خواهد بود. تصور کنید که مرگ چوپان شماس است و شما را به فساد، مرگ، زوال و نابودی زندگی سوق می‌دهد.

آن چوپان شماس است. اما حالا توجه داشته باشید، صالحان صبحگاه بر آنها حکومت خواهند کرد. و اینجاست که تمایز را داریم.

درستکاران در روزی جدید بر آنها حکومت خواهند کرد. او هنوز هیچ مکشفه روشنی از رستاخیز که با رستاخیز عیسی مسیح از مردگان آشکار شود، ندارد. اما او می‌داند که روز بهتری در راه است، زمانی که درستکاران، کسانی که زندگی خود را کاملاً با کلام خدا مطابقت می‌دهند، صبح بر آنها حکومت خواهند کرد.

اما سپس او به سوی شیران بازمی‌گردد. صورت آنها در شئول (گودال) خواهد سوخت و جایی برای سکونت نخواهد داشت. اما اکنون توجه کنید، در حالی که سطر سوم، ۵، ۶ و ۷، می‌گوید که به راستی هیچ انسانی نمی‌تواند دیگری را باج دهد.

حالا در سطر سوم، او می‌گوید، اما خدا جان مرا از قدرت شئول نجات خواهد داد. بنابراین، هیچ انسانی نمی‌تواند ما را از مرگ نجات دهد، اما خدا می‌تواند ما را از شئول، از قلمرو مردگان، نجات دهد. وقتی جلال خانه‌اش از قدرت افزون شود، زیرا او مرا خواهد گرفت.

این کلمه‌ای است که برای الیاس به کار رفته است که خداوند او را گرفت. و بنابراین او سارا را دارد. بنابراین، او می‌گوید، وقتی مردی ثروتمند می‌شود، وقتی جلال خانه‌اش افزایش می‌یابد، نترسید.

زیرا وقتی بمیرد، چیزی با خود نخواهد برد. جلالش پس از او فرو نخواهد رفت. زیرا اگرچه تا زنده است، خود را سعادتمند می‌داند.

اگرچه وقتی برای خودت خوب عمل می‌کنی، مورد ستایش قرار می‌گیری، اما روح او به نسل پدرانش خواهد رفت که دیگر هرگز نور را که نور زندگی است، نخواهند دید. و بنابراین، انسان در جلال و شکوه خود بدون درک، مانند حیوانی است که هلاک می‌شود. بنابراین، ترجیع‌بند، و من این را می‌گویم، شما نمی‌دانید یک متن به چه معناست تا زمانی که بدانید معنای آن چیست.

و این ترجیع‌بند، همانطور که در مزمور ۴۲ و ۴۳ آمده است، به خدا امید داشته باش. این ترجیع‌بند، کلید فهم مزمور است که همه ما می‌میریم، اما کسانی که نمی‌فهمند، برای همیشه می‌میرند. و خدا روح مرا از گور رهایی خواهد بخشید، فدیة خواهد داد.

بنابراین، اهمیت ترجیع‌بند همین است. من در مورد تکنیک‌ها صحبت کردم و شما به دنبال ترجیع‌بندهایی هستید که به شما بینشی در مورد معنای مزمور می‌دهند. آنها بسیار مهم هستند.

باشد و شما تضاد دارید. تضاد چیزهایی را که متفاوت یا متضاد هستند، به هم C صفحه ۳۰۲، این باید مرتبط یا در کنار هم قرار می‌دهد. بنابراین، برای مثال، همه اینها را می‌توان هم در روایت و هم در نثر و هم در شعر نشان داد.

یکی از مثال‌های مورد علاقه من از تضاد و مقایسه، در انتهای کتاب داوران و پس از آن کتاب اول سموئیل است. ما داریم، این زمان برتری فلسطینیان بر اسرائیل است. و آخرین داور داوران، سامسون است.

پدرش مانوح است. مادرش فقط به عنوان همسر مانوح شناخته می‌شود. همسر مانوح در تضاد با حنا قرار می‌گیرد و با او مقایسه می‌شود.

حنا نسل بعدی پس از سامسون است. به مقایسه توجه کنید. این همسر مانوح است.

او فرزندی ندارد. او نازا است. او نمی‌تواند فرزندی داشته باشد.

و این حنا است، نسل بعدی در اشغال یا برتری، هژمونی فلسطینیان. و او فرزندی ندارد، اما به تفاوت توجه کنید. همسر مانوح دعا نمی‌کند.

در واقع، او احتمالاً بچه نمی‌خواهد. هانا دعا می‌کند. همسر مانوح کاریزماتیک‌ترین قاضی‌ای را که اسرائیل می‌شناخت، دارد.

او به تنهایی می‌توانست ارتش فلسطینیان را شکست دهد. او این کار را با جالوت انجام داد. او دوباره این کار را انجام داد.

نه، داوود این کار را با جالوت کرد. منظورم این است که او این کار را با استخوان فک یک الاغ انجام داد، او هزاران فلسطینی را کشت. در مرگش، وقتی معبد را ویران کرد، رهبران را کشت.

او هزاران فلسطینی را کشت. هیچ‌کس به اندازه سامسون کاریزماتیک نبود. بنابراین، همسر مانوح هیچ دعایی نکرد، بلکه فرشته‌ای از جانب خداوند بر او ظاهر شد.

این یک معجزه واقعی است. او این شخصیت بسیار کاریزماتیک را دارد و او اسرائیل را نجات نمی‌دهد. و بعد حنا را داریم، نه فرشته خداوند، نه معجزه، فقط دعا.

او پسر می‌خواهد و برای پسری از خویشاوندان پادشاه دعا می‌کند. به دعای او در اول سموئیل ۲ گوش می‌دهید. او برای پادشاه، یعنی مسیح خداوند، دعا می‌کند. پسرش قرار است اولین پادشاه اسرائیل را منصوب کند و پادشاهی را برقرار سازد.

خب، اینجا مقایسه و تضاد دو مادر را در یک موقعیت می‌بینید. یکی از آنها معجزه دارد. او کاریزمای زیادی دارد، اما او و همسرش به عنوان والدین، شکست خورده هستند.

از طرف دیگر، حنا را دارید که هیچ معجزه‌ای نکرد، فقط دعا کرد. سامسون یک پیامبر است. چیزی که او دارد، قدرت عظیم سامسون نیست.

تنها چیزی که او دارد کلام خداست. او قدرت اخلاقی دارد و اسرائیل را نجات می‌دهد. بنابراین این مقایسه و تضاد، بینش فوق‌العاده‌ای در مورد چگونگی آمدن پادشاهی خدا به شما می‌دهد.

بنابراین، هنگام خواندن مطالب خود به مقایسه و تضاد توجه کنید. بنابراین اولین مزمور پر از تضاد بود. گفتیم که سه بند وجود دارد که دلیل خوشبختی یا سعادت هستند.

سپس تصویر رفاه را داشتیم. بنابراین، هدف، مقابله با شریران در تضاد با کلام خدا بود. تصویر، درخت حیات در مقابل کاه بود.

نتیجه این شد که صالحان در داوری نخواهند ایستاد. آنها هلاک خواهند شد، اما صالحانی خواهند بود که برای خداوند که راه صالحان را می‌داند، خواهند ایستاد. بنابراین، شما مقایسه و تضاد عظیمی را که در آنجا در جریان است، می‌بینید.

این نمونه‌ی بارزی از شاعرانگی است که باید به دنبال مقایسه و تضاد باشید. ما در مزمور ۲۳ مقایسه‌ای دیدیم. ما سه موقعیت مختلف را دیدیم که خداوند به یک چوپان تشبیه شده است.

او به عنوان یک چوپان، گوسفندانش را تغذیه می‌کند. او گوسفندانش را احیا می‌کند. او از گوسفندانش محافظت می‌کند.

سپس در بیت پنجم، او مانند شیخی در خیمه می‌شود و همه چیز تکرار می‌شود، اما تشدید می‌شود. حالا او برایشان سفره‌ای پهن می‌کند. او آنها را احیا می‌کند.

او روی سرش روغن می‌ریزد و همه اینها محافظت می‌شود. همه اینها در حضور دشمنش است. سپس او به صورت آب و هوایی به صحنه پایانی می‌رود.

گوسفند بودن در چراگاه خوب است، اما مهمان بودن در چادر بهتر است. اما واقعیت این است که من برای همیشه در خانه خداوند با حیات جاودان ساکن خواهم بود. بنابراین ما این مقایسه را برای توسعه مطالب داریم.

همچنین، باید به منطق چگونگی بسط مطالب توجه کنیم، همانطور که در مزمور ۲، منطق چگونگی انسجام این بندها را مورد اشاره قرار دادیم. همچنین، به تشدید نیز توجه می‌کنیم. معمولاً مانند شعر، در بین سطرها تشدید وجود دارد.

منهای یک، سه گناه، و سپس این واقعیت پیش می‌آید که همیشه تشدید وجود دارد X فرمول این است که بنابراین، می‌توانید ببینید که در مزمور ۲۳، تشدید وجود دارد و شما مراقب تشدید هستید. بنابراین، در مزامیر دارید، یک، که با پیروزی به پایان می‌رسد که خداوند راه صالحان را می‌داند.

بنابراین، آنها با خدای ابدی هماهنگ هستند، اما راه شریران بیگانه از خدا، آنها هلاک می‌شوند. بنابراین تقریباً همیشه یک لحظه اوج در انتهای مزمور شما وجود دارد که می‌خواهید به آن توجه کنید. حالا ما در مورد ساختارها یا برخی الگوهای ساختاری صحبت می‌کنیم.

سه الگوی معمول وجود دارد که مطالب با آنها کنار هم قرار گرفته‌اند. همانطور که در مزمور ۱۱۰ دیدیم، پریم دارید. می‌توانید یک C، پریم B، پریم A، ABC می‌تواند یک الگوی متناوب وجود داشته باشد، شما است. ABC، CBA الگوی متحدالمرکز داشته باشید و آن

پریم را دارید. بنابراین من A، پریم B، پریم C، X، ABC و می‌توانید یک الگوی کیاستیک داشته باشید. شما پریم C، پریم B، پریم A، ABC آن را به تصویرسازی آب تشبیه می‌کنم، الگوی متناوب

آنها مانند امواجی هستند که می‌آیند و یک موج روی موج دیگر قرار می‌گیرد. و موج بعدی همیشه شدیدتر از موج قبلی است. بنابراین جزر و مد در حال آمدن است.

ما این را در مزمور ۱۱۰ دیدیم. بنابراین، سرانجام، او تمام زمین را فتح می‌کند و شکست نخواهد خورد. او آن را دنبال خواهد کرد، حتی اگر قرار باشد با آب تجدید شود تا اینکه، به عنوان مثال، به پایان راهپیمایی پیروزمندانه خود برسد.

یک الگوی کیاستیک مانند یک الگوی متحدالمرکز است. من آن را به جزر و مد تشبیه می‌کنم، جزر و مد به داخل و جزر و مد به خارج. می‌آید، می‌رود.

و سپس یک الگوی کیاستیک دارید. مثل این است که سنگی را در برکه‌ای بیندازید و سپس از آنجا موج بزند. بنابراین، ابتدا و انتها در امتداد خط منطبق می‌شوند.

اما لحظه بحرانی جایی است که سنگ به محور برخورد می‌کند. و این برای تفسیر کل کتاب مقدس واقعاً مهم است. برای مثال، اجازه دهید الگوی متقارن متناوب را نشان دهم.

برای مثال، داستان معروف الیاس در کوه حوریب. مانند موسی، او در غاری است و قرار است از جانب خدا وحی دریافت کند. به الگوی متناوبی که تفسیر می‌کند رؤیا چیست، توجه کنید.

داستان از آنجا شروع می‌شود که الیاس در غاری است و کلام خداوند، آنطور که گفته شده، بر او نازل شده است. در ادامه، خداوند از او می‌پرسد: ای الیاس، اینجا چه می‌کنی؟ و سپس او پاسخ می‌دهد: من برای خداوند لشکرها بسیار غیرت داشتم.

و سپس او با تلاش برای گرفتن جان من، داستان را تمام می‌کند. سپس خداوند به سوی او بازمی‌گردد و به او می‌گوید، با او صحبت می‌کند. و سپس صحنه را داریم.

ما بادی را داریم که صخره‌ها را از هم جدا کرد، اما خدا در باد نبود. سپس زلزله رخ داد و خدا در زلزله نبود. و سپس آتش رخ داد و خدا در آتش نبود.

اما بعد ما این تناقض صدای سکوت محض را داریم. آنقدر صدا داشت که واقعاً می‌شد آن را شنید، به اصطلاح، زمزمه. سوال این است که آتش، زلزله، باد، زلزله، آتش و سکوت محض نماد چه چیزی هستند؟ فایده‌اش چیست؟ ما آن را در توافقی متناوب می‌یابیم.

چون دوباره می‌خوانیم، حالا داستان ادامه پیدا می‌کند، صحنه، به ما گفته می‌شود که او در غاری بوده که آن صدا آمده. سوال این است که، ایلیا، اینجا چه کار می‌کنی؟ پاسخ این است که، من برای خداوند بسیار غیرت داشتم. و حالا آنها سعی دارند جان مرا بگیرند.

سپس خداوند فرمود، و سپس مسح حزائیل، پادشاه سوریه، و مسح یهو، پادشاه اسرائیل توسط آرامی‌ها را داریم. و سپس مسح الیشع را داریم و آنها مخرب هستند زیرا به موازات آن، به ما گفته شده است که حزائیل قرار است بکشد. آنچه را که حزائیل نکشد، یهو خواهد کشت.

و آنچه را که بیهو نکشد، الیشع خواهد کشت، همانطور که مثلاً ۴۲ کودک را کشت. بله، مثلاً ۴۲ کودک در بیت‌ئیل. با توجه به این تشابه، فکر می‌کنم کاملاً واضح است که باد ویرانگر، حزائیل است.

زلزله‌ی ویرانگر، یهو است که مرگ را به ارمغان می‌آورد. آتش، الیشع است که با آتش مشخص می‌شود. اما اکنون ما سکوت محض خدا را داریم، هفت هزار نفری که هرگز در برابر بعل سر تعظیم فرود نیاورده‌اند.

و اتفاقی که می‌افتد این است که مردم فقط داستان را می‌خوانند و یک مفهوم ضمنی از آن می‌سازند. این صدای کوچک شماست. اما اگر ادبیات را مطالعه کنید، این چیزی نیست که هست.

. این وجدان تو نیست. این اکثریت خاموش، اقلیت خاموش است. و هفت عدد تکمیل است.

. این عدد الهی است. این عدد کامل است. و هزار، عددی بی‌شمار است.

این یک عدد بزرگ است، یک عدد بزرگ کامل. و چیزی که من از توازی متناوب می‌فهمم، تفسیر صدای کوچک و بی‌حرکت است. بنابراین، شما نمی‌دانید یک متن به چه معناست تا زمانی که بدانید معنای آن چیست.

و کاری که آنها اینجا در روایت انجام می‌دهند، ما در اشعاری که بررسی کرده‌ایم نیز می‌بینیم. من به توازی متناوب اشاره کرده‌ام. یا یکی دیگر را در نظر بگیرید، یک توازی متحد‌المركز، نه، یک کیاستیک.

شروع می‌شود، پیامبری که A من این را به نثر در اول پادشاهان ۱-۱۱ نشان می‌دهم. توجه کنید که چگونه با در جانشینی سلطنتی مداخله می‌کند. یعنی ناتان مداخله می‌کند.

بنابراین، این ادونیا نیست که پادشاه است، بلکه سلیمان خواهد بود که پادشاه خواهد شد. اما به حرف الف «در صفحه ۳۰۵ توجه کنید که در پایان سلطنت سلیمان، یک پیامبر مداخله می‌کند و جانشینی» سلطنتی را تعیین می‌کند. یک پیامبر قرار است ۱۰ قبیله را از سلیمان بگیرد.

و او قرار است جانشینان سلیمان، یعنی رحبعام، را منصوب کند. فصل دوم، فصل اول بود، جایی که پیامبر در جانشینی سلطنتی مداخله می‌کند. سپس در فصل دوم، سلیمان تهدیدات علیه امنیت خود را از بین می‌برد.

و کلمه کلیدی در آنجا، تکرار این جمله این است، همانطور که تخت سلیمان استوار شد. بنابراین، او تهدید یوآب را از بین برد. او تهدید ابیاتار را از بین برد.

او تهدید آدونیا را از بین برد و تاج و تخت خود را تثبیت کرد. به عبارت «ب» در فصل ۱۱ توجه کنید، قبل از اینکه یک پیامبر جانشینی سلطنتی را تعیین کند، یهوه تهدیداتی را برای امنیت سلیمان مطرح می‌کند. او. یربعام را برمی‌انگیزد.

. او پادشاه آشور را برمی‌افرازد و آنها تخت او را به عنوان چیزی که در حال فروپاشی است، سرنگون می‌کنند. به جای اینکه تثبیت شود، در حال فروپاشی است. او امنیت سلیمان را تهدید می‌کند.

شکست غم‌انگیز C'. وعده اولیه سلطنت سلیمان، زمانی که برای حکمت دعا می‌کند، توجه کنید C، به سلطنت سلیمان را نشان می‌دهد، زمانی که او با زنان خارجی ازدواج می‌کند و به پول اعتماد می‌کند و قانون

دوباره از فصل سوم تا فصل چهارم، D. تثنیه مبنی بر عدم تکثیر زنان و اسب‌ها برای خود را نقض می‌کند، سلیمان از موهبت خود برای مردم استفاده می‌کند.

د، سلیمان از موهبتش برای خودش استفاده می‌کند. او همانطور که ملکه سبا نشان می‌دهد، در تجمل زندگی می‌کند و هر چه در سفره‌اش دارد برای خوردن دارد. ه، شما مقدمات ساخت معبد را فراهم کرده‌اید.

ای، سلیمان معبد را وقف می‌کند و خدا در فصل هشتم به او هشدار می‌دهد. و، سلیمان معبد را می‌سازد. و. سلیمان معبد را تجهیز می‌کند.

توجه کنید، اول پادشاهان ۷:۱ تا ۱۲ است، سلیمان X بنابراین، می‌توانید الگوی کیاستیک را ببینید. به ساخت معبد را متوقف کرد. آنجا جایی است که او کاخ را برای ملکه مصر می‌سازد و کاخ خودش را می‌سازد.

او خدا را در اولویت قرار نداد. نقطه عطف سلیمان، آنطور که معمولاً گفته می‌شود، ازدواج با زنان بیگانه نیست. نقطه عطف سلیمان زمانی بود که از اولویت دادن به معبد دست کشید و خانه‌اش را در اولویت قرار داد.

از آنجا به بعد، برای سلیمان کم و بیش رو به زوال است. این توازی و ساختار کیاستیک است. و ما این را در مزمور ۹۲ دیدیم.

ما توانستیم ساختار کیاستیک را ببینیم که در مرکز آن، خدا به طور کلی حکومت می‌کند و در دو طرف آن در یک سه نقطه، خدا از طریق پادشاه خود، دشمنانش را از بین می‌برد. و ما آن را در آنجا نشان دادیم. بنابراین، ما به دنبال کلمات کلیدی هستیم.

ما به دنبال تکرار (ترجیع‌بند) هستیم. ما به دنبال انواع مختلف ساختارها، یعنی متناوب، متحدالمرکز یا است (genus) کیاستیک، هستیم. و چیز دیگری که شما به دنبال آن هستید، جنس.

اگر دارید مطالبی را طرح می‌کنید و نمی‌دانید که آیا با بند قبل یا بند بعد، یا با مطلب قبل یا مطلب بعد از آن مرتبط است، این کار بسیار عمده است. این یک نوع است. می‌تواند به هر دو صورت باشد.

و این جنس از خدای درگاه‌ها گرفته شده است، یک سر که به دو جهت مختلف نگاه می‌کرد. این ماهی از ژانویه است که به سال گذشته و به سال جدید نگاه می‌کند. و معمولاً یک دوره گذار وجود دارد که به گذشته و آینده نگاه می‌کند.

برای مثال، در مزمور ۲۴ با مضمون «خداوند چوپان است و همه چیز تمام است» دیدیم، این به صورت سوم شخص است. خداوند چوپان من است و او مرا در کنار آب‌های آرام هدایت می‌کند و غیره. اما سپس به دوم شخص تغییر می‌کند.

بله، اگرچه از دره سایه مرگ عبور می‌کنم، از هیچ بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی. او دیگر درباره خدا صحبت نمی‌کند. او اکنون با خدا صحبت می‌کند و این باعث می‌شود که همه چیز بسیار روان باشد.

بنابراین وقتی او اکنون خدا را به عنوان شیخی در خیمه معرفی می‌کند، می‌گوید، شما در حضور دشمنم سفره ای برای من آماده می‌کنید. و بنابراین در پایان بن‌مایه چوپان، او به دوم شخص تغییر می‌کند تا شما را به بند دوم منتقل کند، یعنی او مهمان خیمه خداوند است. این یک جنس است.

وجود این نوع لحظات گذار در مزامیر بسیار بسیار رایج است. تکنیک دیگری که آنها استفاده می‌کنند، تعمیم و تفصیل است. بنابراین، تعمیم این است که ای جان من، خداوند را ستایش کن و تمام نعمت‌های او را فراموش نکن.

و این تعمیم است. سپس او تمام مزایای خود را فهرست می‌کند، چه کسی تمام بیماری‌های شما را درمان می‌کند و غیره. همچنین آمادگی و پیش‌بینی وجود دارد.

یعنی، برای مثال، اغلب در مزامیر مرثیه، او یک درخواست مقدماتی دارد و سپس آن را بسط می‌دهد. این موضوع به عنوان مثال در مزمور ۵۱ دیده شد. او می‌گوید، تمام گناهان مرا پاک کن و مرا بشوی، مرا پاک کن و طاهر گردان.

این درخواست مقدماتی بود. اما سپس در درخواست اصلی، از خدا خواست که او را با زوفا پاک کند و پاک گرداند. و طلب بخشش کرد.

خب، شما متوجه شدید. خب، بیایید نگاهی به مزمور ۵۱ بیندازیم تا نکته را روشن‌تر کنیم. می‌توانید دادخواست مقدماتی را ببینید.

سپس می‌گوید، پس از رحمت، درخواست این است که تمام گناهانم را پاک کن. و آیه دوم، مرا از ناپاکی‌ام پاک کن، مرا فرود آور، مرا پاک گردان. و سپس درخواست اصلی او را در آیه هفتم داریم، مرا با زوفا پاک کن. و من پاک خواهم شد، مرا بشوی و من در برف پاک خواهم شد.

بنابراین، او درخواست تطهیر کرد. و سپس همچنین برای بخشش پزشکی قانونی، او می‌گوید، روی خود را از گناه من بپوشان و تمام گناهان مرا پاک کن. بنابراین، او یک دادخواست مقدماتی و سپس در حال آماده شدن برای دادخواست اصلی بود.

باز هم، اینها همه تکنیک‌هایی هستند که در سراسر ادبیات، ادبیات کتاب مقدس، پیدا می‌کنید. همانطور که در مزمور ۷۳ دیدیم، خلاصه‌هایی وجود دارد، که نوعی خلاصه‌سازی است. این مابع اینگونه است.

آنها همیشه بی‌خیال هستند و از این قبیل. می‌توانید بازجویی کنید. یعنی، با یک سوال شروع می‌کنید و سپس به سوال پاسخ می‌دهید.

ما این را در مزمور ۱۵ دیدیم. شما شاملوهای دارید که مانند یک پاکت شروع و پایان می‌یابند. این بسیار بسیار رایج است.

بنابراین، ما در مزمور ۸ داریم، ای خداوند، پروردگار ما، نام تو چه باشکوه است در تمام زمین. و این کل مزمور را قاب می‌گیرد. تو کبیسه‌گیری داری.

یعنی می‌توانید در یک مسیر باشید و سپس متوقف شوید و مطالب کاملاً جدیدی را معرفی کنید. برای مثال در داستان داوران و حنا، شش داور اصلی که با سامسون پایان می‌یابد، معرفی می‌شوند. سپس در فصل هفتم با داور بعدی که سموئیل است، ادامه می‌یابد.

انریگ می‌گوید، فقط داوران نیستند که مشکل دارند، بلکه مشکل اصلی، کاهنان هستند.

بنابراین، شما دو داستان از شکست کاهنان دارید. شما کاهن مرتد را دارید که نوه موسی است و فرقه دروغین را تأسیس می‌کند، و دان را. سپس کاهن سنگدل و شرور را با صیغه‌اش دارید که او را به قتل می‌رساند.

او تمام ملت را به یک جنگ داخلی سوق می‌دهد که تمام قبیله بنیامین را از بین می‌برد و تقریباً نابود می‌کند. مشکل واقعی کاهنان هستند زیرا آنها دروازه‌بان نیستند. آنها از کلام خدا حمایت نمی‌کنند.

بنابراین، شما کاهن مرتد، یوناتان، پسر گرشوم، پسر موسی را دارید. سپس این کاهن سنگدل و شرور را دارید که یک کنیز دارد، او را به قتل می‌رساند و ملت را به جنگ داخلی می‌کشاند. سپس به کتاب اول سموئیل می‌رویم و می‌توانیم به یک قاضی، آخرین قاضی، که سموئیل است، برگردیم.

و شما این نوع افزایش تعداد را دارید. این در مزامیر رایج است. بسیاری از اوقات منتقدان منابع می‌خواهند بگویند که ما دو مزامیر داریم.

من به این موضوع قانع نشده‌ام. برای مثال، به مزمور ۲۴ نگاهی بیندازید. این موضوع با توجه به آنچه در مورد مزامیر مربوط به بر تخت نشستن و حکومت خدا گفتیم، بیشتر قابل درک خواهد بود.

مزمور معروف، مزمور داوود، زمین و هر آنچه در آن است، از آن خداوند است، جهان و همه ساکنان آن، زیرا او آن را بر دریاها بنا نهاد و بر آب‌ها استوار ساخت. ببینید، این برای من بسیار شبیه مزمور ۹۳ است، جایی که خداوند در لباس جلال و جبروت پوشیده شده است.

او زمین را بنا نهاد. و در آن نقطه است که خداوند پیروز شده و جهان و آفرینش را بنا نهاده است. و او آن را بر دریاها، نماد هرج و مرج، بنا نهاد، و او از آب‌ها قدرتمندتر است.

، من انتظار دارم که در آن لحظه پادشاه جلال به شهر برود و تاجگذاری کند. آیه هفتم، ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازید، ای درهای ابدی برافراشته شوید. اما این کار را نمی‌کند.

این [رویداد] آن را متوقف می‌کند و صحنه‌ای کاملاً جدید را معرفی می‌کند. و اکنون نه تنها خداوند پیروزمندانه وارد شهری می‌شود، بلکه اکنون قوم او نیز با او وارد می‌شوند. اما چه کسانی وارد می‌شوند، چه کسانی می‌توانند از کوه خداوند بالا بروند، چه کسانی می‌توانند در مکان مقدس او بایستند، کسی که داستان پاکی دارد، این رفتار اوست، قلبی پاک در انگیزه‌هایش دارد، کسی که به بت اعتماد نمی‌کند یا به خدای دروغین قسم نمی‌خورد.

آنها از جانب خداوند برکت و از جانب خدای نجات‌دهنده خود، تهرئه خواهند شد، مانند نسل کسانی که او را می‌جویند یا روی تو را جستجو می‌کنند. ای خدای یعقوب. بنابراین او در مورد خداوند و پیروزی او توقف می‌کند و آن را با مردمی که به داخل یک شهر می‌روند، مطابقت می‌دهد.

و بعد او با این جمله برمی‌گردد: ای دروازه‌ها، سرهایتان را بالا بگیرید. می‌توانم لحظه‌ای اینجا مکث کنم. دارم سعی می‌کنم بفهمم کجا دارم در مورد معنی «ای دروازه‌ها، سرهایتان را بالا بگیرید» بحث می‌کنم.

ببینیم، کجا در موردش صحبت کردم؟ اوه، بله، قبلاً در موردش صحبت کردم. قرار بود در مورد به تخت نشستن، در مورد مزمور ۱۱۰ باشد. باید به آن سخنرانی در مورد مزمور ۱۱۰ برگردیم.

فکر می‌کنم بحثم همین‌جاست. دارم سعی می‌کنم پیدایش کنم. توی صفحه، آره، صفحه ۲۹۶ یادداشت‌های هست.

آنجا بود که در مورد این موضوع بحث کردم، اینکه بالا بردن سر به چه معناست، و اینکه او یک پیروز است چه اهمیتی دارد. من این را از مزمور ۲۴ مثال می‌زنم. ببینید در مورد کبیسه صحبت کنیم.

بنابراین، با بازگشت به مزمور ۲۴، پس از صعود قوم به کوه خداوند و پیروزی در کنار خداوند، زیرا آنها به عهد خود با او وفا می‌کنند و برکت دریافت می‌کنند. و آنها کسانی هستند که جویای روی تو هستند. او به پادشاه که وارد می‌شود برمی‌گردد و می‌گوید، ای دروازه‌ها، سرهای خود را بالا ببرید، ای درهای باستانی، برافراشته شوید.

پادشاه جلال ممکن است وارد شود. بنابراین سوال این است که این چه ربطی به دروازه‌هایی با سر دارد؟ آنها در شرق باستان نمی‌دانستند، آنها درهایی که مانند امروز بالا می‌روند را نمی‌شناختند. من فراموش کرده‌ام که شما به آن نوع دروازه چه می‌گویید، اما آنها دروازه را بالا می‌بردند.

عکس‌هایش را می‌دیدید. در زمان داوود چنین چیزی وجود نداشت. در روی لولا می‌چرخید.

او در مورد نعل درگاه صحبت نمی‌کند. او به دروازه‌ها شخصیت می‌بخشد و، به گمان من، از تصاویر اوگاریتی استفاده می‌کند. بنابراین، من در مورد این موضوع بحث می‌کنم که منظور از بالا بردن سرهایتان، ای دروازه‌ها، چیست؟ ای درهای ابدی، برافراشته شوید، تا پادشاه جلال وارد شود.

این در صفحه ۲۹۶ یادداشت‌های شماست. دایره برج‌های دروازه، شخصیت‌پردازی شده‌اند، که مانند شورایی از بزرگان منتظر بازگشت ارتش و جنگجوی بزرگش که به نبرد رفته است، نشسته و تعظیم کرده و مضطرب نشسته است. در متن اوگاریتی، تصویری از شورای خدایان را می‌بینیم که در کوه ال، یعنی زفون، گرد هم آمده‌اند.

با نزدیک شدن فرستادگان دشمن اصلی بعل، شاهزاده سی، خدایان تعظیم کرده و ترسیده هستند، نقل قول از متن اوگاریتی، سرهایشان را بر روی زانوهایشان بر روی تخت پادشاهی خود انداخته و با ترس و ناامیدی نشسته‌اند. و سپس بعل، پادشاه جوان، وارد می‌شود و آنها فریاد می‌زنند، فرستادگانش فریاد می‌زنند، ای خدایان، سرهایتان را بلند کنید. بنابراین، در متن اوگاریتی، ورود بعل به کوه مقدس خود و شورای خدایان دیگر را تشبیه می‌کند، آنها ناامید می‌شوند زیرا فکر می‌کنند که او در برابر شاهزاده سی، نماد هرج و مرج و شکست خورده است.

اما حالا اعلام می‌شود که بعل پیروز شده است. و می‌گویند، سرتان را بالا بگیرید، که به شورا اشاره دارد. و من برداشت می‌کنم، البته، این گفته‌ی پروفیسور هاروارد است، که دروازه‌های شهر که شهر را احاطه کرده‌اند، به عنوان یک شورا شخصیت‌پردازی شده‌اند.

پادشاه به نبرد رفته است و آنها می‌ترسند که او شکست خورده باشد. اما اکنون او پیروز شده است. و او می‌گوید، ای دروازه‌بانان، سرهایتان را بالا بگیرید، و آنها برای استقبال مجسم می‌شوند.

و در مزمور ۲۴ ادامه می‌دهد که پادشاه جلال می‌تواند وارد شود. این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قوی و توانا، خداوند قدرتمند در نبرد. ای دروازه‌ها، سرهای خود را بالا ببرید، ای درهای قدیمی، آنها را بالا ببرید تا پادشاه جلال بتواند وارد شود.

این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قادر مطلق. او پادشاه جلال است. او کسی است که همه دشمنان خود را شکست می‌دهد.

و بنابراین شما این همنشینی را بین خدایی که در خلقت پیروز بوده است، دارید. و سپس همنشینی ارتشی را دارید که با او وارد می‌شوند. و سپس به دروازه‌ها گفته می‌شود که بالا برده شوند، به صورت شخصی‌سازی شده.

آنها دلسرد و دلسرد شده‌اند. اما در تمام این پیروزی‌ها، پادشاه شکوه از راه می‌رسد. این طبیعی است.

وجود جابجایی بین مطالب مربوط به سرودهای مذهبی طبیعی است. غیرمعمول نیست. و این نشان می‌دهد.

سرزمین، در خداوند شاد باشید. خداوند را با شادی عبادت کنید و با سرود به حضور او بیایید. بنابراین از شما دعوت شده است که بیایید و در خداوند شاد باشید.

اما قبل از اینکه شما وارد شوید، او می‌ایستد، این را بدانید، خداوند خودش خداست. و ما، اسرائیل، قوم او هستیم. ما قوم او و گوسفندان چراگاه او هستیم.

و پس از افزودن این اعتراف که یهوه، خدای اسرائیل، خداست و اسرائیل قوم اوست که از طریق آنها پادشاهی خود را برقرار می‌کند، ادامه می‌دهد، نه تنها در خداوند شاد باشید، بلکه اکنون می‌گوید، با شکرگزاری از دروازه‌های او وارد شوید، با ستایش به صحنه‌های او بروید، شکرگزار باشید و نام او را بخوانید زیرا خداوند نیکوست.

رحمت او جاودانه است و وفاداری او از عصری به عصر دیگر پایدار است. باز هم، نوعی فاصله بین ورود به پرستش وجود دارد. اما قبل از ورود، این را بدانید، اعتراف اسرائیل را بپذیرید که خود خداوند خداست.

در صفحه ۳۰۷، تکنیک دیگر، بینامتنیت است. آنها به مطالب دیگر اشاره می‌کنند. بنابراین، همانطور که در مزمور ۸ دیدیم، تقریباً همان سفر پیدایش ۱ است که به موسیقی تبدیل شده و به شعر تبدیل شده است.

او به بشر گفت که بر گاوها و گله‌ها و حتی حیوانات وحشی و غیره حکومت کند. او همانطور که دیدیم، باب اول سفر پیدایش را از بر می‌کند. همچنین به تصویرسازی صحنه نیز توجه شده است.

خب، می‌دانید، در تصویرسازی صحنه‌ای چه بود؟ داشتم فکر می‌کردم مثلاً در شکسپیر، در هنری چهارم، و ماجرا از جایی شروع می‌شود که پادشاه ولز و پادشاه اسکاتلند علیه هنری و پسرش، هری، شورش می‌کنند، شکسپیر چطور آن صحنه را شروع می‌کند؟ این صحنه به نبردی اوج‌گیرنده بین این دوک‌ها و هنری و پسرش، هری، منتهی می‌شود. طوری که او شروع می‌کند، با نگاه کردن به خورشید و قرمز خونین آن شروع می‌شود.

باد در میان درختان زوزه می‌کشد. این صدا، مثل صدای شیپور، می‌گوید. همه چیز برای روز نبرد، آفتاب لعنتی، بادی که مثل شیپور می‌وزد، و نبرد، آماده شده است.

این یک روز تاریک است. این یک روز طوفانی است و این در تخیل اوست. اما خدا هماهنگ می‌کند، نه در تخیل خود، بلکه در تاریخ واقعی.

در مشیت الهی، او زمینه مناسب را فراهم می کند. بنابراین، برای مثال، وقتی داوود از ابشالوم فرار می کند و با سه نفر روبرو می شود، با حوشای، با صیبا و با شمعی ملاقات می کند. همه اینها در اول سموئیل ۱۵ و ۱۶ آمده است.

حوشای دوست وفاداری است. صیبا دو رگه است. او با پی وفایی به اربابش، مفیبوش، به داوود وفادار است.

و او درباره مفیبوش دروغ می گوید. و سپس نفر سوم شمعی است. حالا حوشای یک دوست وفادار است و او فرستاده شده تا شورای ابشالوم را شکست دهد.

او قرار است شورای اخیتوفل را شکست دهد. و بنابراین حوشای بازگردانده می شود. به نظر من، صیبا وفاداری مختلطی دارد.

او با الاغهایی که بارشان کشمش و نان و شراب و غذا برای سیر کردنشان بود، نزد داوود آمد. اما او این کار را با خیانت به اربابش مفیبوش انجام داد، زیرا داوود از او پرسید، مفیبوش کجاست؟ و او گفت که امیدوار است پادشاهی به او بازگردد. وقتی داستان را مطالعه می کنید، می بینید که او یک آدم رک و راست است.

و سپس نفر سوم، شمعی از نوادگان شائول است که داوود را نفرین می کند و به سمت او سنگ پرتاب می کند و او را به خاطر کاری که با جدش شائول کرده، ظالمی خونریز می نامد. اما توجه کنید که خدا چگونه همه اینها را صحنه سازی می کند. حوشای در قله کوهی است که به گید نزدیکتر است.

زیمای در پایین شیب کوه است. او ترکیبی از رنگها است و در پایین کوه، شیمی قرار دارد. بنابراین، این صحنه قطعاً طوری طراحی شده که نشان دهد چه کسی به خدا نزدیکتر است و چه کسی کاملاً از خدا دور است، زیرا شیمی اساساً کاملاً از کوه دور است.

و بنابراین، شما تصویرسازی صحنه ای دارید، بسیار عمدی. هیچ چیز اینجا تصادفی نیست. و بنابراین، شما داوود را دارید، او به کجا می رود، در مزمور ۵، کجا دعا می کند؟ صبح است.

من صبح منتظر خواهم ماند، مانند نگهبانی که منتظر پاسخ دعا است. و او نیز صبح دعا می کند. و صبح در خاور نزدیک باستان، روز داوری پس از شب بود.

خدای عدالت در خاور نزدیک باستان، شمش بود که خورشید است. و بنابراین غروب خورشید، خورشید صبح است که امید به عدالت در پرتو یک روز جدید را می داد. و شما همچنین به نامگذاری توجه کنید، در نهایت، همانطور که در مزمور ۹۱ آمده است، او از چهار نام از خداوند متعال، قادر مطلق، خداوند و ال، خود خدا، استفاده می کند.

خب، اینها برخی از تکنیکهایی هستند که آنها با آنها معنای خود را جاسازی و پنهان می کنند. بسیار خب. این به شما بینشی می دهد که شاعران برای سرودن چه می کنند.

و واقعاً یک معنای پنهان دارد که باید از این تکنیکها آگاه باشید. باید این لنزها را بگذارید تا بتوانید آن را ببینید. تا زمانی که این لنزها را نداشته باشید، آن را بیشتر از آنچه فکر می کنم در اول پادشاهان ۷ دیدم. نمی بینید و این نقطه عطف کل داستان بود زیرا یاد گرفتم که به دنبال تقاطعها بگردم.

. بسیار خوب . خداوند همه شما را حفظ کند

این دکتر بروس والتکه در حال تدریس کتاب مزامیر است . این جلسه شماره ۲۳ ، رویکرد بلاغی و فنون شعری است